

زیر پوست مناقشه ی "دوم خرداد" بر سر "رفراندوم"

منصور امان

پیشنهاد دهندگان رفراندوم، خطاب به آقای حجاریان می گوید: "بازی را باخته اید، درست تر آن که بگوییم بازی را باخته ایم." پیروان شرمگین "اصلاحات"، "دوستان" را به خیالبافی و بی تجربه گی متهم می کنند و در مقابل پاسخ می شنوند که که به عنوان نفع بر و روزی خور دیوانسالاری حاکم، جز این نمی توانند استدلال کنند.

تلخکامی و برآشفستگی طیف مدافع سیاست کنونی، فهم پذیر است. آنان به عنوان مروجان "خودی" تغییر، نمی توانند به استقبال از ایده و راهکاری بشتابند که اصلاح ناپذیر بودن "نظام" در مقدمات آن گنجانده شده است. این به معنای نفی صریح نقش خود و

می کند و در دیگر سو نیز، "افراطیها" مسبب وضعیت تاسف بار کنونی معرفی می شوند. اما آنچه که هر دوی اینان در ریشه یابی علل شکست "اصلاحات" معرفی می کنند، تنها رویه ی گمراه کننده سیاست می تواند به شمار آید. زیر پوست دلایل متفاوت شکست، نبض جنبش اجتماعی و مطالبات آن است که تبیین گرفته و شمشیر هموست که سرنوشت "دوم خرداد" را بر تن زنده ی گرایشات

ارتباط پایین و بالا را تشکیل می دهد - نه فقط از دیروز و امروز - به سوی الزامات عینی تحقق این اراده و راههای به زیر کشیدن حکومت جهت یافته است. التهاب اجتماعی که از تلاش برای پرکردن فاصله میان خواست و ابزار مادیت بخشیدن بدان برخاسته، در اشکال گوناگونی تجسم می یابد که هریک به تنهایی برای به اندیشه واداشتن دستگاه قدرت و پاره های آن کافی به نظر می رسد.

هنگامی که قیام دانشجویی ۷۸، رژیم به همراه بازوهای پرشمار سرکوب اش را از خیابانها جارو کرد، این فقط باند ولی فقیه نبود که خویشتن را برآستانه پرتگاه می یافت. تلاش سرآسیمه "جبهه دوم خرداد" به منظور مهار قیام و جلوگیری از گسترش آن، بیانگر درک آماجی بود که دانشجویان فراروی خود نهاده بودند و بسا فراتر از "اصلاحات" و "چانه زنی" بی حاصل را نشانه می گرفت. همزمان، این یافته ی ناگوار، تجزیه گردآمدگان پیرامون پلاتفرم "اصلاحات" را اجتناب ناپذیر می ساخت و گرایشاتی از این جمله را به خروج از بن بست که نازایی "نظام" بدان رهنمونشان ساخته بود، تشویق می کرد.

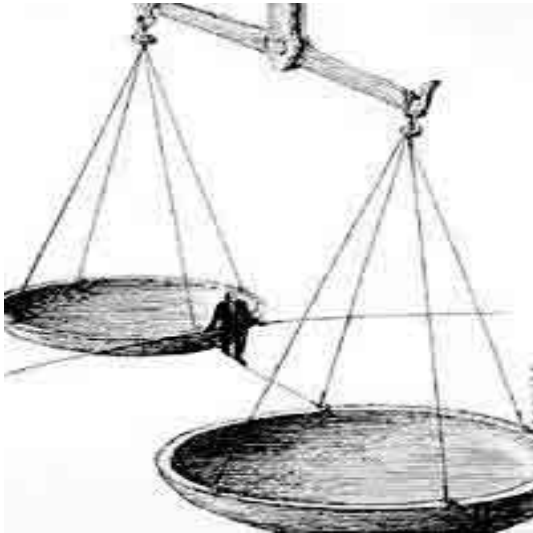
انتخابات شوراهای اسلامی و کمدی بی تماشاچی تحسن در مجلس، می توانست همچونی سمی کشنده آخرین امیدهای هر دو سوی این طیف را به قرار بین دو صندلی از میان ببرد. ریزش نیرو در "دوم خرداد" آغاز شده بود و قلم گرفتن این روز از تقویم خانگی، اجباری بی پاداش را مانده است که برای به زمین نهادن بار گرانسنگ یک ادعا، "مردمسالاری دینی"، از آن گریزی نیست.

"نظام" پا برجای حکومتی در "دوم خرداد"، فرو ریخته و روندی که هر دگرگونی بنیادین سیاسی با آن آغاز می گردد، به جریان افتاده بود. دوپاره گی حکومت، به مرحله ی گذار قدرت دوگانه راه برد و سپس در هریک از آنها، گرایشات معتدل، محافظه کار و تندرو که به نبرد علیه یکدیگر برخاسته اند، شکل گرفت و اینک فراگرد خرد و بی اعتبار شدن این اجزای پراکنده، در رسیدن خود را نهیب می زند. طیف تندرو "دوم خرداد"، ناپیگیری و اشتباهات پرشمار رهبری خود را علت شکست "پروژه" معرفی

طرح ارایه شده از سوی برخی از کوشندگان دوم خردادی پیرامون برگزاری رفراندوم تغییرقانون اساسی، شناسه های دورانی که جمهوری اسلامی در آن بسر می برد را یکبار بیشتر و از زاویه دیگر به سطح آورده و در برابر نگاه و داوری همگانی قرار داده است. اگرچه در حلقه های گردآمده پیرامون این فراخوان، یک گرایش پیشینه دار و واقعی مدافع تغییر پایه ای به روشنی مشاهده پذیر است اما همزمان وجود محافل معینی از "اصلاح طلبان" جمهوری اسلامی در کانون آن را نیز نمی توان نادیده انگاشت. نقش هدایت گرانه و تعیین کننده محافل مزبور، جایگاه متمایزی در طرح، ارایه و پیشبرد فراخوان رفراندوم بدان بخشیده است، نکته ای که در هیچ ارزیابی عینی از فراخوان یاد شده، نمی تواند از قلم بیافتد.

یک راهکار به منظور چیرگی بر محدودیتهای ساختاری و حقوقی جمهوری اسلامی در خارج از چارچوب و ابزارهای مجاز شمرده شده از سوی آن، این بار از سوی نیرویی ارایه گردیده است که بخشی از یک جناح درونی "نظام" را تشکیل می دهد و این مستقل از مضمون پیشنهاد رفراندوم و ارزش گذاری آن، به خودی خود یک تحول جدید می تواند به شمار رود. تحولی که بر بستر واقعیتی عینی جریان یافته و به گونه مستقیم از آن تاثیر پذیرفته است. و این هیچ چیز کمتر از ژرفش تضاد بالا و پایین و تبدیل حکومت به بختکی معلق بر فراز نیازها و مطالبات اجتماعی نیست که در اثر اصطحکاک با نیروی مقابل، به گونه ی مداوم فرسایش یافته، تلاشی می گیرد و اجزایی از خود را از دست می دهد. در طرح مزبور، واکنش ایجاب گرایانه ی لایه های معینی از قدرت در برابر فشار برآمده از قطب نیرومند تضاد نهفته است که بی اعتمادی خود به توانایی "نظام" در حل بحران یا دست کم لگام زدن به آن را در شکل جستجوی راه حلی در آن سوی دیرک خمیده ی جمهوری اسلامی و نظم ولایت فقیهی آن، نشانه گذاری کرده است.

مطالبه ی کوتاه کردن دست حاکمان کنونی از مقدرات جامعه که در این میان ثابت و جاافتاده ترین ویژگی



گسستن رشته هایی است که تاب خوردن آنان بین ولایت مطلقه ی کنونی و - گویا - "ولایت مشروطه" ی آتی را ممکن ساخته است. این کار به ویژه هنگامی که یک انتخابات دیگر (رییس جمهوری) در راه است و نیاز باند رقیب به صحنه آرای، بر اهمیت آنان می افزاید، به راستی دشوار می نماید. به خوبی تصورپذیر است که "دوم خرداد"، حتی وجود این خط را به عنوان ابزاری برای "چانه زنی" با باند ولایت به منظور سهم گرفتن از انتخابات مزبور به کار بگیرد. با کمی تلاش، آقای نبوی می تواند به مطلوب خویش یعنی "یک تکان در جامعه (بخوانید باند رقیب) پیش از انتخابات" دست یابد.

با وجود این صف آرای، قرار گرفتن در آن سوی خطی که حجت الاسلامها خاتمی و کروی و آقایان نبوی و حجاریان ایستاده اند، هنوز به معنای قرار گرفتن در کنار "پایینها" نیست و این حقیقت را هیچ سند دیگری بهتر از "طرح رفراندوم" به اثبات نمی رساند.

متفاوت آن می نویسد. روز ۱۶ آذر، فریادهای "هو" و "دروغ بس است" حجت الاسلام خاتمی، این تاروتوف جمهوری اسلامی را دربرگرفت تا به او یادآور شود، زهد دروغین "جامعه مدنی" اش، چگونه رنگ باخته است. این صف بندی عینیت یافته در جامعه است که آقای خاتمی را در این روز به روی سن نشاند و فریبکاری باطنی "اصلاحات" را بر سر تمام یاهو گویبهای مستدل و مسوسط او خراب کرد. و همین آرایش است که یاران پیشین وی را به جامعه ی پیشنهاد دهندگان راهکاری می آراید که زمانی پیش از این، حتی تصور آن را نیز گاهی نابخشودنی می شمردند.

به این اعتبار، جدال متحدان پیشین که با هجونامه آقای حجاریان آغاز شد، تنها یک نشانه دیگر از دامنه ای است که توانایی تاثیرگذاری تضاد پایین با بالا، جامعه با حکومتگران یافته است و اینان را نیز به رویارویی با یکدیگر ناچار ساخته است. خانم مهرانگیز کار، از کوشندگان "دوم خرداد" و یکی از